# « خوشبختی چیست »

یا

« مسافرتهای کدروس »

تالیف

بوناردن دو سن پیر

ترجمه بقلم :

محمد علی - گلشائیان

از نشریات کتابخانه شرق

قیمت ۱۲ شاهی

طهران اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ ه .

مطبعه « شرق » طهران خیابان پستخانه

# خوشبختی چیست

یا

## ( مسافرتهای کندوس )

تالیف

برناردن دوسن پیر

ترجمه بقلم :

محمدعلی ـ گلشائیان

از نشریات کتابخانه شرق

طهران اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ ه .

مطبعه « شرق » طهران خیابان پستخانه ۳-۴

# دیباچه

برای انکه خواننده مؤلف این رسالهٔ مختصررا بشناسد وبداند کیست ناچاریم مختصری از شرح حال ان مرد بزرك را در اینجا ذکرکنیم :

اما برناردن دوسن پیر نویسندهٔ معروف فرانسوی بقدری مشهور است که قبل از بندهٔ نکارنده بسیاری از ادباء و فضلای ایران بکتب او برخورده اغلب انها را ترجمه نموده وترجمهٔ احوال اورا هم به تفصیل منتشر ساخته‌اند .

در میان تمام این شرح احوال ها که ازاین نویسندهٔ نامی تاکنون نوشته شده جامع ترین و مفیدترین انهارا در مملکت ما حضرت اجل ادیب ارجمند اقای میرزا فرج الله خان بهرامی ( دبیراعظم ) درمجله هفتگی نوبهار سال ۱۳۰۱ شماره های ۱۷ و ۱۸ و۱۹ مرقوم‌داشته‌اند:

اینجانب چون در مقابل این تحقیق و تتبع جامعی که حضرت معظم‌له از شرح زندگی نویسندهٔ این رساله فرموده اند دیگر جسارت میدیدم که قلم بر داشته در این موضوع چیزی بنویسم پس بمضمون انکه چراغ پیش افتاب پرتوی ندهد با کسب اجازه از حضرت ایشان برای شرف ترجمهٔ خود مختصری از نوشته های ایشانرا در اینجا نقل می کنم

و ضمناً برای‌انکه خوانندگان قدر ومقام این مؤلف بزرك وتألیفات او راکه درتمام روی زمین مشهور ومعروف است بشناسند مجال سخن را نیز بقضاوتهای دقیقی که بعنوان مقدمه از قریحهٔ با ذوق دانشمند

ارجمند حضرت اقای بهرامی تراوش کرده واگذار می نماید.

در مقدمهٔ شرح حال مزبور فاضل محترم حق این استاد بزرك را چنین ادا میکنند :

« . . . . . مشکل میدانم در طهران مهجور هم کسی باشد که بعقاید عاشقانهٔ این مجسمهٔ فضیلت و تقوی اکاهی نداشته باشد . . . . خواهشمندم بقارئین نوبهار نکارشات این ادم حقیقی را توصیه کنید که کلیه کتب او را از نظر دور ندارند اعم از ( پل وویر ژینی ) و (کلبه هندی ) و ( دقت در طبیعت ) و ( توافق طبیعت ) و ( قهوه‌خانه سورات )

« این کتب بتمام زبانهای حیهٔ عالم ترجمه شده وهیچ‌صاحبدلی نیست که در مقابل این مرد بزرك بپای تعظیم نایستاده باشد »

« پل‌وویرژینی خوشبختانه بزبان فارسی هم ترجمه شده‌وکلبه هندی را مرحوم مغفور ذکاءالملك با بهترین بیانی ترجمه فرموده است . قهوه خانه سورات را هم مرحوم میرزا اقاخان کرمانی با یك حشو وزوایدی استنساخ‌نموده و اخیراً در برلین باسم صاحب‌حقیقی ان انتشار یافته است فقط دوکتاب ان باقی است (۱) که متاسفانه عامهٔ ایرانیان شیرینی های انرا هنوز مزمزه نکرده اند »

در جای دیگر مینویسند

« . . . . . . من غالباً در خود احساس بد اخلاقی می کنم هر وقت این احساس را استنباط نمایم فوراً به یکی از کتب برنار دن دوسن‌پیر مخصوصاً پل‌وویرژنی‌متوسل شده بشما قول می دهم که

---

(۱ یك کتاب‌دیکرآن که فاضل‌محترم اسم نبرده‌اند همین رساله کوچك‌مسافرتهای کدروس میباشد . (مترجم )

اثرات یکبار قرائت ان کتاب قریب یکماه درمن تقلب ماهیت می کند نمی خواهم بگویم که حالا عنصر خوش اخلاقی شده ام خیر ! همین قدر بس که تا بروز از هیجده مرتبه توسل خودرا باین کتاب ثابت دیده ام !

« شاخ و برك این کتاب از بوستان بهشت ابیاری شده وگوینده ترین بلبلی است که بر فراز کنگره های طبیعت پرواز کرده است !

پل وویرژینی ایده ال بشریت و بکمال مطلوب اوست اخرین ارزوئی است که عائله های بشری میتوانند درمدار زندگانی ترسیم نمایند »

لطف کار اینجاست که این قصه یك فکر روماتیکی نیست که از روی عدم وقوع برخاسته باشد بلکه مداول ان بیان حقیقت است و من در ضمن نوشتجات و اعترافات خود برناردن دوسن پیردیده ام که او حقیقت رفیع را با مختصر تعدیلی برشتهٔ تحریر درآورده است. در این صورت به تمدن قرن حاضر ایا باید لعنت فرستاد و یاسرا پا مفتون جمال ان بود ؟ بر من مجهول است . »

هر چند که هجران ثمر وصل برارد ＊ دهقان ازل کاش که این تخم نکشتی

## شرح احوال - برناردن دوسن پیر -

ژاك هانری برناردن دوسن پیر در ۱۷۳۷ میلادی در هاور متولد گردید نیمهٔ اول عمرش را بیهوده بحادثه جوئی صرف نمود و مدام تغییر شغل و مسلك میداد برای انکه هم افتخاری کسب کند و هم وسیلهٔ معیشت فراهم نماید ، ابتدا تحصیل هندسه کرد بعد در سلك نظام داخل شده بواسطهٔ نافرمانی اخراج گردید در شهر های المان و لهستان و روسیه مسافرت نموده بخدمت ملکه روسیه کاترین دوم رسید در جنك استقلال لهستانیها شرکت نمود بعضی

مأموریتهای دیگریافته و چندی‌هم به بوالهوسی و خوشگذرانی خارج از وطن خود سرکرده بالاخره بدون آنکه حاصلی بدست اورده باشد بفرانسه بر گشت .

در سال ۱۷۶۸ از طرف دولت فرانسه مأمور جزیرهٔ فرانسه ( موریس ) واقع در اقیانوس اطلس گردید سه سال در اجا اقامت کرد و دراین سفرسرمایهٔ ادبی مهمی از تماشای طبیعت بدست اورده ولی باز فقیر و بی چیز بوطن خود مراجعت کرد .

در اینموقع با بسیاری از نویسندگان معاصر خود مثل دالامبر و ژان ژاك روسو اشنائی پیدا کرد با روسو بیشتر سالهای اخر عمرش را گذراند و ضمناً منزوی شده شروع بنوشتن اثار ادبی خودنمود در ۱۷۸٤ مهمترین اثر او پل وویرژینی منتشر شده از انتشار ان در صف اول نویسندگان عهد خود جا گرفت و از انتشار تألیف او مسمی به ( سفر بجزیرهٔ فرانسه ) بهواخواهی زهد وتدین معروف گردید وسالی یکهزار لیره مستمری درحق وی بر قرار شد

در ۱۷۹۲ دختر دولتمندی را بحبالهٔ نکاح خود در اورد و بدین وسیله صاحب ثروت گردید چندی نیز رئیس باغ نباتات پاریس شده و بعد از لغو این شغل سالی ۳۰۰۰ لیره از دولت فرانسه مستمری داشت در ۱۷۹۵ عضو انجمن علمی گردید بالاخره در ۱۸۱٤ درشهر پاریس وفات یافت ولی نام نامی و اثار جاوید او تا احساسات و عواطف بشر باقی است باقی خواهد ماند و سینه‌های مردم عارف مزار اوست .

هرگز نمیرد انکه دلش زنده شد بعشق * ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

# مسافرتهای کدروس

نام من کدروس است . در شهر اکور که شهر کوچکی است در یونان قدیم متولد شدم نسب من اگر باید بشجرهٔ اجدادی اعتقاد داشت به کدروس نامی میرسد که جان خودرا در راه وطن فدا کرده. پدر من علومی را که رب النوع هنر و صنایع ظریفه مربی انست بمن اموخت . بعد از مردن او ثروت کمی برای من ماند فقط اعتماد بلطف یزدان و تعقیب کردن تجربیات زندگی پدرم ارث من بود و بس .

زمانی بود اتنیها در مقابل فیلیپ پادشاه مقدونی از ازادی خود دفاع میکردند . پیش خود گفتم ایشان لابد با گشاده روئی خلف یك نفر وطن پرستی که جان خودرا در اینراه نهاده تلقی خواهند کرد پس بسوی ایشان شتافتم شغل مختصری در قشون بمن رجوع کردند ولی چه قشونی یك اجتماع از مردم عیاش که معروفترین سردار انها کسی بود که دستگاه میز او عالی تر باشد . سربازان هم جمعی مسخره پیش نبودند . من صفات وتقوای نظامی را دوست میداشتم و تحمل این بی نظمی را نمی توانستم شروع بانتقاد کردم در نتیجه همه دشمن من شدند ناچار مصمم شدم معافیت خود را از خدمت نظامی گرفته بسرزمینی روم که تقوی و درستی باعث خوشبختی شود . حقیقة بدون کسب سعادت متقی بودن چه فائده دارد .

بجزیره فاسین ها رفتم . جمعی جمهوری خواهان مختلف العقیده مردمی بدون زن گنجی بی سیم جزیرهٔ بی خاك یافتم زندگی مردم انجا از صدقات ملل دیگر می گذشت در تکثیر سکه متوسل باجنبی

میشدند سابقاً اهل سلاح و سلحشور بوده اند ولی چون دیگر موردی نداشته دربی این هنر نرفتند . پس نزودی ازاین هیئتاجتماعی که وسیلهٔ امرار حیات و تولید مثل خود را نداشت با خوشحالی تمام بیرون شدم .

نزد فنیقیها رفتم . فنیقیها که در تمام دریاهای عالم کشتی رانی میکروند مردمی عاقل قانع صرفه‌جو بودند ولی بعضی معایب بزرك این صفات خوب انهارا منخسف میساخت . تنها مال و مکنت پسنداین قوم بود اهل نظام بنظر انها تاجری‌میاید که با خون خود مثل یك مال التجارهٔ و ازده تجارت مینمایند ازبن مملکت نیز که حیثیت در ان بسته بپول است و زندکی و لذایذان غیر از تجارت چیز دیگر نیست خارج کردیدم

فقیر بودم وافتخار و بزرکی را دوست میداشتم . مصمم شدم در پیش قبایل سیت که بشجاعت و سادکی معروفند بروم بعد از مخاطرات زیاد بمرکز وپای تخت ایشان رسیدم حکمران این‌قوم زنی بود که صفات خوب او معایبش را مستور میکرد .

ملکهٔ اسکیث ( سیت ) هنرمندان یونانی را در مملکت خود جلب کرده بود منهم که یونانی بودم طرف توجه واقع کردیدم و در نزد او تقربی یافتم روزی این خبر منتشر شد که یکی از دوستان من صاحب منصب اسکیثی محکوم باعدام شده و اورا بساحل دریای منجمد شمالی نفی بلد کرده‌اند و کناهش این بوده که با اشخاص مخالف مقام سلطنت رابطه داشته از این خبر دانستم که این سمیرامیس جدید در انتقام حامی وحمایت شده را بقهر خود دچار می نماید

محبت وحق شناسی را مثل رشتهٔ که خداوندان برای اتصال

روحهای پاك و دلهای حساس خلق کرده اند عزیز میداشتم ولی از دربار منقلب ان ملکه مشکوك ومشوش بودم بعلاوه منظرهٔ سرزمینی که نصف سال مستور ازیخ است بامردمی وحشی مرا ازروی حسرت بفکر آب وهوای ملایم یونان وطنم بیانداخت ومعایب الوده بمهربانی هموطنان یونانی بنظر رجحان دارتر ازصفات حمیده مخلوط بتوحش اسکیت ها بود .

پول کم داشتم دوستانم قبل از انکه ازین محل عزیمت نمایم مرا وادار ببازی کردند در بازی چنان اقبال روکرد که مخارج مسافرت درامد پس باسانی عزم سفر کردم

موقع خوبی بدست امده بود که افتخار خدمت نظام را که مدتها در پی ان بودم کسب کنم سارماتها بر ضد اسکیتها که میخواستند پادشاهی از خود برانها تحمیل کنند از ازادی خویش دفاع میکردند وقتی بنزدانها رسیدم که بواسطهٔ نفاق و دودستگی دچار جنك داخلی بودند من جانب دستهٔ که باهمت تر ولی ضعیف تر بودند گرفتم چون باین عزم شتافتم در میان راه محبوس وزندانی گشتم واقعهٔ من احزاب ازادیخواه این مکان را بهیجان اورد وهمه اظهار محبت بمن نمودند عاقبت مرا مجبور کردند موقتاً دست از جنك و نزاع برداشته مردم را بحال خود بگذارم که درسر اختلاف عقیده بایکدیگر درکشمکش باشند ولی بمن اجازه دادند که در اعیاد و جشن های ایشان حضور برسانم.

در اولین شعله های اتش جوانی میسوختم وازبیکاری هم به تنك امده بودم الههٔ قادر تر از ربهٔ النوع جنك مرا بزیر لوای خود کشید و خدمتی که جمهوری ان سرزمین قدغن نکرده بود بمن رجوع کرد

شاهزاده خانمی دل مرا ربود من عاشق او شدم و او هم مایل من گردید هرروز جشن و شادی بود که تجدید میشد . اگر سعادت زندگی در قصور عالیه است من سعادت را کسب کردم ماههای تمام در مستی دائم بر من گذشت روزی محبوبه عزیزم را دیدم که غمگین است واز چشمان زیبایش قطرات اشك فرو میریزد روبمن اورده گفت : « میدانی ما باید ازهم جداشویم . والدین من مرا نزد خود طلبیده اند و من ناچار باید از خانواده قادری که همه‌چیز خودرا مدیون ان میدانم اطاعت نمایم — چه قدر بدبختی بزرگی است ! چرا من نباید تمام عمررا نزد کدروس بگذرانم ! کاش‌چوپان بودم و با تو بقیه عمر راخوش‌می‌گذرانديم ولی حالاباید از هم جدا شویم پس این اخرین ضامن علاقه و بستگی جاوید را از من بیادگار داشته باش ! » وعکس خودش راکه‌بدست خود نقاشی کرده بود بمن داد ازین‌حرف تمام هوسها چون شعله در دلم زبانه کشید گاه میخواستم فرار کنم گاهی بمانم گاهی بمیرم هر قدر سعی کردم اورا نزد خویش نگاه دارم بیهوده بود مساعی من بجائی نرسید و فراق ابدی مارا از هم جدا کرد .

ازین واقعه فهمیدم که مغلوب کردن محبت بمراتب سخت تر از دفاع بیچارگی و درماندگی است از انجابادلی پراز اندوه واسف عزیمت کردم نه می توانستم سعادت سابق خودرا فراموش کنم و نه فکر کسب چنین سعادتی را بزودی بنمایم مصمم شدم باین زندگی که دراتیه جز حسرت يك سعادت گم شده بی عوض نخواهد بود خاتمه دهم به نزدفیلیپ مراجعت کردم این‌پادشاه باتنیهاامان داده بود ولی چون کنام شیر پیری وحشت از اطراف قصر اونمودار بود .

شور و حرارت وطن پرستی من پسند او افتاده و شغلی بمن عطا کرد اما چنین بنظرم امد که هیبت فیلیپ چنان بیم و هراسی دردل همسایکان انداخته که باین زودیها صلح مبدل بجنك نخواهد شد . اگر این پادشاه با سارماتها خیال جنك داشت من مثل یك سرباز داوطلب داخل جنك میشدم شاید بتوانم شاهزاده خانم محبوبهٔ خود را از چنك خانوادهٔ ظالمش برهانم .

از مقدونیه که تقوی و صفات نظامی در انجا انسان را بافتخارات کوچك می‌کشید و مردم ان درحال صلح مثل انکه موقع جنك است زندگی می نمایند بیرون امده باتن رفتم و انجا مصمم بودم که خویشتن را بکشم .

تمام شعب علوم در اتن مستحسن است ولی علوم مفیده بیشتر از علوم مطبوعه مقبول می افتد برای انکه اضطراب نهانی دل خود را اندکی تسکین دهم مشغول بتحصیل حکمت وفلسفه گردیدم وبالاخره این را اموختم که علوم و فنون خوشبختی اصلی را که انسان در پی انست ایجاد نمی کند .

خواستم مردی متقی و پرهیزکار باشم دیدم حزن و اندوهم زیادتر میشود .

تمام کتب حکمت را خواندم اطلاعات و معلوماتی دیدم ضد و نقیض‌هم بالاخره مشکوك ازین همه اراء متضاد و جاهلتر از روز اول گردیدم .

تاریخ ملل مختلفه‌را مطالعه کردم منظرهٔ این همه سلاطین بدبخت که بر تخت نشسته و از ان فرود امده اند روح را غمگین میسازد و هیچوقت یکدل حساس از بدبختی دیگران تسلی نخواهد یافت .

بالاخره بخواندن شرح مسافرتها پرداختم . این مسافرین عقیده دارند که سعادت را باید خارج از وطن و عقل و ادراك را نزد ملل وحشی یافت .

از قرائت این سفر نامه ها فریفتهٔ اوضاع طبیعی جزایر فرطونه گردیده وعزم کردم حس غرور و کنجکاوی خود را بدیدن انجزایر که انطرف دریا ها واقع شده اند زائل کنم بعلاوه امید وار بودم در اب و هوای ملایم ان جزایر کار کرده هم کسب افتخاری بنام وطن و هم تحصیل ثروتی برای خویشتن کنم .

بعد از سفر پر از رنج و خطر به بندری رسیدم که منظرهٔ سوزان و بی اب و علف شبیه به کورهٔ اهنگران داشت . مردم ان فقیر تر از اسکیتها پادشاه ان جائرتر از پادشاه وحشی انها واختلاف و دوئیت بیشتر از فاسینها در میانشان بود . اغلب اهالی که بندگی و غلامی عادت کرده بودند چون دوآب در مسکنت میزیستند اسمی از ازادی و هیئت اجتماع و رقابتهای معقولانه علمی و اقتصادی در کار نبود . با هنر دشمن بودند و خصال نیك را مسخره می کردند بطوریکه در میان تمام ممالکی که بپای سیاحت گردیدم هیچ جا را بد تر از این جزایر نیافتم .

معهذا درمقابل تمام این زحماتی که تحمل کردم خداخواست اجری بمن دهد با خانوادهٔ از اهل ان جزیره شناسائی پیدا کردم و علاقهٔ مخصوصی میان ما حاصل شد . بعقیده و گمانم اگر در این خانواده که بنام لوسند موسوم بود میتوانستم اشیانه کنم خوشبخت بودم بدون انکه مقصودی داشته‌باشم انها را دوست میداشتم چه بهتر از این انها هم ازخدا و پادشاه غیر از این چیز دیگر نمیخواستند .

چون وقتی خواب دیده بودم که سعادت را بدست اورده ام دیگر امید وار شدم که زندگی در خانوادهٔ مزبور چون با وحدت و یکانگی پش مرود عین خوشبختی است ولی چنان حوادث ناگواری در دنبال ان خواب پش امد که هنوز بداری انها را از یاد نبرده و نخواهد برد زیرا همه را یادداشت کرده ام.

بعد از انکه از دربار سلاطین گرفته تا اب وهوای سوزان استوائی و یخهای ساکت منجمد شمالی زندگی درجنك و درعیش وخوشی در اجتماع و افراد همه جا راگشتم و همه نوع انرا دیدم این را یافتم که بیهوده دربی خیال محالی مگردم وبالاخره ندانستم که سعادت اینها نیست بلکه سعادت حقیقی نزدیك شدن به طبیعت است وبس

***

طبیعت را این پسند افتاد که بما یك جسم ویك روح و یك دل داد هریك از اینها حوائج علیحده دارند که خوشی‌های ما همان حاجات است و جمع وترکیب خوشی ها اصل سعادت . با عقل ماست که رفع حوائج مزبوره را نموده و رضایت هریك از ان سه قوه جداگانه را از وسایل طبیعت فراهم سازیم مطالعهٔ احوال این احتیاجات علم معرفة النفس یا خودشناسی است . این حاصل انچیزیست که تجربیات من بمن اموخته وسعادت خاص خودم هم از همین است

اما سعادت جسمانی عبارت از خوشیهای حواس خمسه است پس دوست خواهم داشت در هوای معتدلی در دیه نه در شهر زندگی کنم اسمان لاجوردی، جنکلهاوچمنهای خرم جویبار درخشان لذت باصرهٔ مرا فراهم کرده وبیشتر از منبت کاریهای مبلها وکچ بری اطاقها نگاه را محظوظ میکنند وعطر یاسمن و بنفشه و کلهای رنگارنك شامه

را معطر میسازد . اه ! کی میشود که در پرتو گل لاله یا در سایهٔ سوسنی بیارامم ونگاه خویش را بسوی مزرعهٔ گندمی که خوشه های زرد رنك ان از گلهای شقایق و غیره مزین شده اند بیفکنم . وگوش خود را بنوای بلبل و اواز کاکلی یا نغمات پرنده های دیگر مشغول سازم حتی صدای گوسفندان که هم در اینموقع پسند افتاده و هوس زندگی ساده بی گناهی را برای دل من ایجاد میکند .

این طور زندگانی احتیاجات مفصلی هم ندارد یك تاکستان یك باغچه سبزی کاری باچند گاو شیر ده بقدر کفایت اسودگی خاطر را فراهم میکند . کمی ذوق و هنر هم کافی است که نوع اندایذ را تغییر داد تا مکرر نشود .

تصور کنید چقدر خوب است در فصل بهار در سایهٔ درختان نارون وروی علف سبز چندنفر خانواده نجیب همسایه خودرا جمع کرده بادختران زیبای خندان و پسران سالم قوی صرف ناهار کنید . تخم مرغ تازه، ماهیهائی که از رودخانه نزدیك صید کرده اید با کره و سرشیر وگیلاس و شراب کهنه غذای شما باشد انوقت خواهید دید شعف و شادی از روی مهمانهای شما نمایان و اشکار است بطوریکه بعد از صرف غذا تمام در روی علف میرقصند و میخوانند و بازی میکنند . ای مردم شهر بروید وناهار خودرا روی صندلیهای باشکوه اطاقهای خود هضم نمائید .

عشق را هم میتوان یکی از لذات حواس خمسه وبعبارة دیگر یك سعادت جسمانی تصور کرد ولی عشق ومحبت بقدری احساسات دیگر را متضمن است که خطاست انرا یك حاجت طبیعی ساده گرفت .

***

اما سعادت روحانی عبارت از کشف حقایق اشیاء و شناسائی انها است .

من هرروز این اتش هوس را خاموش میکنم ولی ازنو مشتعل میشود . میل ندارم روح خود را در علوم عقلانی مشکل که بیشتر تصورات دران دخیل است فرسوده کنم کسی که باینکار ذوق داشته باشد از هیئت اجتماعی که‌برای ان ساخته‌شده خیلی‌دور خواهد افتاد خوشی‌او در عالمی است که اصلا وجود ندارد و عالم زندگی برای او غیر قابل تحمل میشود

از لذات روحی من یکی خواندن تاریخ خواهد بود برای‌انکه تاریخ وصف و رسم مردم سابق است و از قرائت ان نیز سرمشق زندگی با مردمی که باانها سروکار داریم بدست میاید

اثار ادبی بزرگان را هم دوست خواهم داشت زیرا در انها عیوب را در لباس استهزاء وتقوی و صفات پسندیده را عملا مشاهده خواهم کرد .

مطالعه کتب طبیعی را برای این دوست دارم که اصل ماخذ و منابع و قوانین‌طبیعت‌را بدانم چیست‌ولی بهمین اندازه زیرا مطالعات خودرا فقط تا حدی مفید میدانم که مطبوع خود ودوستانم باشد

***

اما خوشبختی دل مربوط باحساسات است .درلذائذ حواس ظاهری انسان با حیوانات شریك است و بیشتر لذائذ روحی با هوش واحساسات بستگی دارند ولی انسان واقعی کسیست که صاحبدل باشد چه سعادتی ازین بالا تر که کسی دوستان زیاد داشته باشد بهمه کس

خوبی کند زنی را دوست بدارد وان زن هم اورا دوست داشته باشد و بچه‌هایش هم اورا عزیز بدارند .

بدون دوستی سعادت موجود نیست اگر محبت دوستان نبود عالم خالی از بشر می‌ماند حقاً با نبودن دوستان بهتر است که زنده نباشیم. بعضی گویند محبت تقوی روحهای ضعیف است ولی چنین نیست یك مرد بزرك را نشان بدهید که درعمرش دوست نداشته باشد

***

می خواهم زن داشته باشم زیرا تمام عزب‌ها غمکینند ولی جفت من باید پسند من باشداین میل طبیعی بشر است ۰ اگر سعادت‌ترکیب لذایذ است یك زن محبوب جامع تمام خوشی‌هائی که مرد تصور انرا میکند خواهد بود با داشتن چنین جفتی حواس ظاهری و روحی و دل را میتوان راضی کرد و همین سر بزرك طبیعت است که قدرت عشق رانشان میدهد .

اگر انتخاب زنم را بخودم واگذار کنند من مایلم زنم عادات و اخلاق‌ساده داشته باشد راستگو و با هوش باشد کمتر ازمن تعریف و تحسین نماید و بیشتر بخطاهای خود معترف شود بقدر کفایت مرا بخواهد و بعلاوه طبیعی است مایلم خیرخواه و حساس وهمیشه ساده وخندان هم باشد .اعمال زندگی ما رایك روح واحداداره کند ویك اغماض و عفوی همیشه درمیان باشد تا بتوان زندگی را تحمل نمود می‌خواهم زن خودرا در ان واحد بنظر عزیزترین معشوقه‌هاوبهترین دوستانم نظر کنم .

چه خوب است که مذهب درعشق ما دخالت بیابد و مثل دو نهالی که بیکدیگر پیچیده و بسوی آسمان قد می‌کشند وحدت و

یکانگی ما زندگی را از اضطراب وقاق مصون بدارد سعادت و خوش بختی زن و مواظبت بچه‌ها و تربیت انها بهترین خوشیهای من خواهد بود و این موضوع یك سعادت قلبی است که باید فراهم کرد.

فکر کسب سعادت که بزرگترین لذات بشر در روی زمین میباشد برای من این عقیده را ایجاد کرده که حتماً خداوند خوشبختی های پایدار بما کرامت خواهد کرد و این خیال که برای دل هر انسانی کاملا طبیعی و حقیقی است روح خانواده عزیز مرا اعتلا می دهد و در مقابل نا ملایمات بخت و اقبال تشفی قلبی حاصل مینماید همین اصل و اساس مذهب و اخلاق و حکمت من و خانوادهٔ من خواهد بود .

لیکن این دعا های بیهودهٔ مرا چه حاصل . من دوست می خواهم دوستانم همه پراکنده شده اند ـ یك قطعه زمین طالبم یك کلبه روستائی هم ندارم ـ ازادی میخواهم و در یك مملکت مستبده سر میکنم یك زن از اهل وطنم را مایلم بزوجیت اختیار کنم ولی در انطرف دنیا افتاده ام .

معهذا امید دارم که از غیب خداوند کرامتی فرماید تا سعادت را را بدست اورم حکیمی گوید مردمی که در منتهای خوشی وخوشبختی هستند تصور نمی کنند چطور یکبار بزمین می خورند و انها که در بحر بیچارگی غوطه ورند ، ساحل نجات را نمی دانند که از کجا نزدیك میشود خدا از راههای غریب وعجیب انها را بسمتی می کشد که هرگز پیش بینی ننموده اند واین برای انست که بشر ضعف خود وقدرت یزدان رابشناسد . — انتهی

# حواشی

برای انکه اسامی خاص تاریخی و جغرافیائی را توضیح داده باشیم بیفایده ندیدیم که حاشیه های ذیل را بر کتاب اضافه نمائیم .

۱ — انکور یا انکورا شهر کوچکی بوده است در انا طولی در محل انقورهٔ امروز سابقاً پای تخت ناحیهٔ کالاسی یکی از ایالات یونانی اسیا بوده و فعلا پای تخت دولت جدید جمهوری ترکیه است .

۲ — فاسین ها مردمی افسانهٔ میباشند که در کتاب ادیسه همر شاعر معروف یونانی اسم از انها برده میشود مورخین خواسته اند مسکن انها را که جزیره سکریا در کتاب مزبور نامیده شده باجزیره کرفو که در دریای ایونی در بحر مدیترانه واقع است تطبیق کنند ولی مقرون بصحت نیست

۳ — سیت ها قبائلی بودند که در شمال و مشرق بحر خزر تا اطراف دریاچه ارال مسکن داشتند قوی وحشی و خونخوار بوده گویند کوروس مؤسس سلسله هخا منشی در یکی از جنگها ئی که با انها میکرد شکست خورده کشته شد باین ترتیب که ملکه اسکیت بنام تومیریس سر سیروس را از بدنش جدا کرده در انتقام خون پسرش که در جنگ کشته شده بود در طشت پر از خون انداخت .

٤ — سارماتها قبیلهٔ بودند از ساکنین روسیه شرقی و اسیای شمالی باسیتها یك نسب داشتند در جنگهای مهر داد پادشاه اشکانی بر ضد رومیها داخل شده شجاعتها بروز دادند در اوایل قرن وسطی قبیلهٔ گت ها انها را مغلوب ساخته و بعد هم نژاد اسلاو انها را محو و نابود کرد .

۵ — سمیرامیس اصلا افسانه میباشد نام دختر یکی از ارباب انواع اشوری است که مادرش از زمان ولادت او را در کوهی گذاشت تا تلف شود کبوتران از کلبهٔ چوپانان مجاور شیر اورده قطره قطره بدهان طفل ریختند بعد کمی بزرك که شد پنیر برای او می اوردند چوپانان روزی دیدند که پنیر هایشان نوك خورده دنبال کبوتران را گرفته دختر زیبائی را در کوهستان یافتند و ان را پیش چوپان پادشاه بردند .

سمیرامیس کم کم بزرك شده و یکی از صاحبمنصبان او را به زنی خود اختیار کرد شوهر سمیرامیس که بانی شهر نینوا هم بوده نینوس نام داشت . بعد از فوت شوهر سمیرامیس ملکه اشور شده قشون باطراف روانه کرد بسیاری از اقوام اسیا را مطیع کرد نینوا و بابل را بساخت مجرای رود خانه فرات را منحرف کرده از نزدیکی پای تخت خود عبور داد و حتی گویند عمارت زیر زمینی در زیر این شط بنا نهاده عاقبت او عجیب است اشوری ها دیدند روزی این ملکه تبدیل بکبوتری شده و با خیل کبوتران به اسمان رفته دیگر پدیدار نشد .

٦ — جزایر فرتونه همان جزایر قناری یا خالدات امروز است جغرافیون اسلامی در نقشه ها مبداء نصف النهارات کره را از این جزایر عبور می دادند .

محمد علی گلشائیان

# کتاب

## هائیکه در مطبعه شرق تا کنون بطبع رسیده است

| | |
|---|---|
| ۱ ـ شاهزاده خانم بملبك | ۲جلد ۱۱ قران |
| ۲ ـ گفتار خوش یارقلی | ۲ جلد ۶ قران |
| ۳ ـ زنگهای ساعت ـ ارسن لوپن | جلد ۵ قران |
| ٤ ـ افسانه منوچهر ـ دوکل | دو جلد ۳ قران |
| ٥ ـ جلد دوم راسپوتین یاملکه مشئوم | جلد ۸ قران |
| ٦ ـ جلد دوم کاریبالدی | جلد ٤ قران |
| ۷ ـ طلیعه نور | جلد دوریال |
| ۸ ـ اندرزنامه اسدی طوسی | جلد دو قران |
| ۹ ـ عالم حیوانات | جلد پنج قران |
| ۱۰ ـ خوشبختی چیست | جلد ۱۲ شاهی |

## در تحت طبع

| | | |
|---|---|---|
| ۱ ـ اخرین روز یك محکوم | ویکتورهوکو | ترجمه اقای سعیدی |
| ۲ ـ اخوند متقلب | جلد سوم راسپوتین | ترجمه اقای نوری |
| ۳ ـ سنك معجزه | ازعملیات خارق‌العاده ارسن لوپن | دو جلد |